



لطف‌خودتان را معرفی کنید؟

پنده برادر کوچک شما محمد چالیش اهل یزد مقیم خاش ساکن زاهدان، یکی از یادگاران هشت سال دفاع مقدس، مناح و جانباز ۲۵ درصد هستم. امام صادق(ع) فرموده‌اند اگر می‌خواهید فرزندان خوبی داشته باشید به لقمه حلال و نماز اهمیت بدهید. پدر و مادر خوب ما نیز از این جهت در تربیت فرزندان خود تاثیر بسیار زیادی داشتند. پدرم کشاورز بود و سواد هم نداشت. پدر و مادرم در خانه‌ای ساده در یکی از روستاهای خاش زندگی می‌کردند و انسان‌های بسیار زحمتکشی بودند، اخلاق خوبی داشتند و خیلی مردم‌دار بودند.

پنده دارای سه فرزند، دو پسر و یک دختر هستم و با همسرم که شریک و یار و غمخوار من در تمام پیچ‌وخم‌های زندگی مخصوصا دوران دفاع مقدس بودند زندگی می‌کنم. همسری که صبوری ایشان هدیه بزرگ و ارزشمند الهی برای من بود. درود و سلام بی‌پایان خداوند به روح تابناک همه شهیدان و امام شهیدان! ان‌شاءالله ما بتوانیم ادامه دهنده راه شهدا باشیم. اگر امنیت، آسایش، اقتدار، عزت و آبرویی هست از برکت خون شهیدانی مانند سید شهیدان حاج قاسم سلیمانی است.

در مورد تحصیلات و سوابق کاری خودتان بفرمایید؟

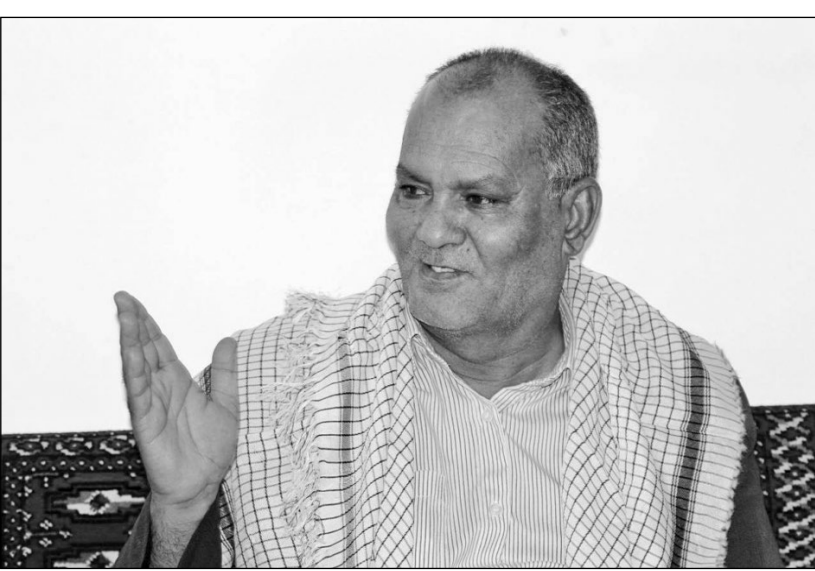
در سال ۱۳۵۸ به‌ عنوان یک کارگر و خدمتگزار وارد جهاد سازندگی اسبق شدم. آن موقع بحث پست و مقام و مدرک و منصب نبود. به اتفاق شهیدان مهندس ولی‌الله نیکبخت و امام‌بخش ریگی، وارد خاش ششدم. نیکبخت و ریگی نخستین شهدای جهاد سازندگی هستند. دانشگاه شهید نیکبخت نیز برای تحلیل از این شهید بزرگوار به نام ایشان نامگذاری شد.

در سال ۱۳۵۹ دیپلم گرفتم. بعد از جنگ، تحصیلاتم را ادامه دادم و لیسانس دامپروزی و بهداشت مواد غذایی منشا دومی گرفتم و مدرکم با جانبازی، فوق‌لیسانس حساب شد.مقطع تحصیلی فرزندانم کارشناسی ارشد است. همسر هم قاری قرآن هستند.

شما چطور از شروع جنگ با خبر شدید؟
۱۱ شهریور سال ۱۳۵۹ بود. زمزمه‌هایی مبنی بر اینکه دشمن دارد یک سری اقدامات می‌کند، به گوش می‌رسید. انقلاب ما انقلابی مردمی بود، رهبری فرزانه، معمار، کارکنده و مبارز داشتیم. ایشان مبارزه را از سالل ۴۲ شروع کرده بودند. دشمن انقلاب که ااهی جز درافتادن با ایران نداشت، نوکری به نام صدام، سردار قادسیه، را استخدام کرد. او را اجیر و تحریک و تجهیز کردند که به ایران حمله کند. در این راستا، ۲۲ کشور دنیا علیه جمهوری اسلامی ایران با صدام هم‌دست شدند.

چطور شد که گذر نان به جبهه‌های دفاع مقدس افتاد؟

در آن دوران در کشور روحیه عیبی جریان



داشت؛ همه مردم شور انقلابی و جهادی پیدا کرده بودند. فرمان امام(ره) مبنی برحضور در جبهه‌ها صادر شده بود. ما هم باید به جبهه می‌رفتیم و از این خاک و مملکت دفاع می‌کردیم. احساس کردیم که این کشور حقیقتا نیاز به حمایت دارد.

وقتی فهمید همسرش باردار شده، در یکی از وصیت‌نامه‌های قبیل از رفتن‌اش نوشت: اگر فرزندم دختر بود نام او را طاهره و اگر پسر بود نام او را حسین بگذارید… وقتی از جبهه بازگشت و خبر دختردار شدنش را شنید به این فکر کرد که دخترش می‌بایست همچون حضرت زینب سلام‌الله علیها زندگی کند. برای همین گفت: نام دخترم را زینب می‌گذارم. چون می‌دانم بعد از من باید رنجها و سختی‌های زیادی را تحمل کند!»

محمد قضاقلو تاب حضور در شهر را نداشت وقتی می‌دید که فرمان جهاد از سوی رهبرش صادر شده است و از سوی دیگر به زینب، دختر کوچکش وابستگی شدیدی پیدا کرده بود…

با همه این وابستگی‌ها به جبهه شهادت و هنوز عملیات شروع نشده بود که گوشه‌ای نشست عکس زینب را از جیب پیراهنش بیرون آورد و نگاهی به آن انداخت.

اهی از دل کشید و گفت: «به خدا می‌سپارم…»

اول اسفند ۱۳۳۸ تاریخی است که در شناسنامه شهید محمد قضاقلو به عنوان روز تولد ثبت شده است.لحظه‌ای که از آن پس یک زندگی پر از شجوع و پر از تلاش با فراز و نشیب‌های متعدد رقم خورد تا از طفل متولد شده در محله

اسام(ره) به معنای واقعی کلمه یک امام و راهبر حقیقی بود. همه صحبت‌های امام نشات گرفته از وجود مقدس امام زمان(عج) بود. ما هم وظیفه شرعی خودمان دانستیم که به جبهه برویم و نگذاریم جبهه‌های نبرد خالی بماند. من در آن دوران یک جوان ۱۷– ۱۸ ساله بودم. جوان‌های آن دوران روحیه جهادی، انقلابی و شهادت طلبی داشتند. فرهنگ شهادت برای آنها کاملا جا افتاده بود. این درسی بود که حضرت سیدالشهدا(ع)، آموزگار بزرگ شهادت و شهادت و فرمانده ارشد همه شهیدان در کربلا، به ما آموخته بود.

بندۀ در سال ۱۳۵۹ به جبهه رفته و بنابر وظیفه دینی و فتوای حضرت امام(ره) بیش از چهار سال در جبهه‌های حق علیه باطل حضور پیدا کردم. ابتدا از خاش به زاهدان، از زاهدان به تهران و از تهران برای گذراندن دوره آموزشی به اسفهان و از آنجا به جبهه رفته. اولین بار به جبهه جنوب در منطقه کرخه، فرودگاه اضطراری، درود و سلام بی‌پایان خداوند به روح تابناک

ما **چه‌طور توانستیم با ۴۵ کشور، بدون تجهیزات لازم بجنگیم؟**

جنگ برای ما بحث عزت اسلام، انقلاب، نهضت و خاک جمهوری اسلامی بود. همان‌طور که امام فرمودند ما در این جنگ ایست شرق و غرب را در هم شکستیم. دفاع مقدس عظمت جمهوری اسلامی را به دنیا ثابت کرد. جمهوری اسلامی نشان داد با وجود جوانان شایسته، مبارز و انقلابی، نه تنها در مقابل صدام، بلکه می‌تواند جلوی دنیا بایستد. در ابتدا ۲۲ کشور دنیا با صدام علیه ایران همکاری کردند. بعد که دیدند حریف امام‌بخش ریگی، وارد خاش ششدم، نیکبخت و طلب آن نمی‌شوند، تعداد همدستان صدام به ۴۵ کشور رسید.

تنها دلیل این مقاومت ایمان به خدا، اسلام و رهبری فرزانه امام بود. امام‌سکان‌دار این کشتی بود و مردم را هدایت می‌کرد. اگر مدیریت برجسته و رهنمودهای امام نبود جنگ ما پیروز نمی‌شد. دهه شصت، دهه سختی برای جمهوری اسلامی بود؛ وضعیتی که متناقض برای کشور ایجاد کرده بودند، گروه‌های مختلف داخلی و خارجی که علیه جمهوری اسلامی سخن‌پراکنی می‌کردند و دشمنی داخلی که بسیار خطرناک‌تر از هر دشمنی بودند. در چنین شرایط سخت و دشواری رهبری داهبانه و حکیمانه امام راحل(ره) بود که توانست کشور را نجات دهد. همچنین خداوند رهبر معظم انقلاب را حفظ کند که ایشان بهترین و بر حق‌ترین جانشین حضرت امام بوده و هستند. کسی که پرچم انقلاب را به دست گرفت و الحق که امتدادار خوبی بود.

چ‌طور خانواده‌ها را راضی کردید که به جبهه بروید؟

خانواده‌های ما در آن دوران گرایش انقلابی و مذهبی داشتند. پدر و مادرم کشاورز و زحمت‌کش بودند. ما هر چه داریم از شهید و شهادت، فرهنگ شهادت طلبی و جبهه و جنگ داریم.



در خانواده‌ای روستایی و کشاورز به دنیا آمده. رزق حلال پدر و تربیت مکتبی مادر از او انسانی مقید و معتقد ساخته، آن‌قدر که وقتی ندای امام را می‌شنود لیبیک‌گویان راهی جبهه‌های نبرد با دشمن دین و قرآن می‌شود. جانباز ایثارگر محمد چالیش در راه دفاع از میهن اسلامی مجروح می‌شود. مجروحیتی که نفس‌هایش را کند و مشتقت بار می‌کند. سینه‌ای که از زخم این جراحت به تنگ آمده اما با یاد روزهای زیبای معنویت و صلابت فراخ شده و پر شده از اسرار آن روزها.

ما نیز برای گفت‌وگو با این جانباز و مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام راهی سیستان شدیم. تا از آن روزها بر ایمان بگوئید.

سید محمد مشکوة الممالک گفت وگو با محمد چالیش، جانباز و مداح

جانبازی از بلوچستان که همچنان مبارزه می‌کند



بود. بحث ما، بحث اسلام بود. بچه‌های دهه شصت روحيه انقلابی و غیرتمندی عجیبی داشتند و مکتب بودند. مکتب که باشد همه چیز هست. **شما وقتی خبر شهادت حاج قاسم را شنیدید کجا بودید؟ چه حس و حالی داشتید؟** من صبح همان روز از طریق اخبار شنیدم. فقط این را می‌دانستم که محور مقاومت را از دست دادیم. عظمت شهید سلیمانی از آن جهت بود که تنها خدا را می‌دید و خدا را در نظر داشت، حتی در برابر دشمن نیز حدود دین را رعایت می‌کرد. حاج قاسم سلیمانی به معنای حقیقی کلمه یک الگوی کامل بود. روش و منش زندگی حاج قاسم، الگوی زندگی است.ویژگی ممتاز ایشان این بود که ذره‌ای از خط رهبری فاصله نداشت و تابع محض رهبری بود.

اخلاص حاج قاسم سلیمانی دنیا را دگرگون کرد و به وجد آورد. حاج قاسم سلیمانی نمونه برجسته، بی‌نظیر و باارزی مکتب عاشورای حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع) بود. او در دنیا نظیر نداشت. دست حاج قاسم سلیمانی در خورجی فرودگاه بغداد، یادآور دست‌های قلم شده قمر بنی‌هاشم بود. خدا رحمت کند حاج قاسم را، من درود بی‌کران خداوند را به روح تابناک این شهید عزیز می‌رسانم.

آن تصویری از جبهه که برای شما فراموش نشدنی است و از عمق وجودتان هر وقت یاد آن می‌افتید خیلی ناراحت می‌شوید کدام تصویر هست؟

تصویری که از آن زمان در ذهن من است تصویر ایثار، سادگی، شهادت، انقلابی‌گری و پیروی از خط امام است. اینها تصاویری است که هرگز از ذهن پاک نمی‌شود و برای همیشه ماندگار است. ما باید این تصاویر را به نسل آینده انعکاس بدهیم و آنها را با این مفاهیم آشنا کنیم. ما امروز هر چه داریم از همان فرهنگ ایثار و شهادت دهم شصت داریم. به همین خاطر است که دشمن تمام تلاش خود را می‌کند که این فرهنگ را از بین ببرد؛ اما نمی‌تواند.

یادی از روحانی شهید محمد قضاقلو

خطیب جهادگر

سعید رضایی



چهار راه گلی به محله مهرآباد جنوبی تغییر مکان می‌دهند و این تقدیر رقم می‌خورد که پس از سال‌ها سر در یکی از کوچه‌های محله مهرآباد جنوبی نوشته شود، «کوچه شهید محمد قضاقلو» تا نوجوانان و جوانان محل بدانند که «محمد» بچه محله مهرآباد جنوبی، مثل همه آنها در کودکی نوجوانی در محله‌های کنار دیوار فرودگاه



کردم عملیات فتح‌المبین بود. این عملیات کل منطقه جنوب را در بر گرفته بود و محاسبات دشمن را به هم ریخت. بعد از آن از پل دارخوین عبور کردیم و به عملیات بیت‌المقدس پیوستیم. خرمشهر را گرفتیم. حرف درست را امام زد که فرمود خرمشهر را خدا آزاد کرد، حق همین بود. همه حرف‌های امام حرف‌های خدایی بود. امام چیزی جز خدا نمی‌دید و همین هم علت پیروزی و موفقیت ایشان بود.

پس از عملیات بیت‌المقدس در فتح خرمشهر نیز شرکت داشتم. منطقه و جاده اهواز – خرمشهر اوضاع و احوال خاصی داشت. در شب‌های عملیات همه بچه‌ها برای دستیابی به شهادت از هم سبقت می‌گرفتند. وقتی رزمندگان می‌فهمیدند که صبح فردا چه وضعی در جاده و محور حاکم خواهد شد روحیه و حال و هوای عجیبی پیدا می‌کردند. یکدیگر را بغل می‌کردند و می‌بوسیدند و از عزت و شهادت سخن می‌گفتند. ذره‌ای ترس در رزمندگان آن‌ها نداشت و انسان چیزی جز شوق شهادت در آنها نمی‌دید.

سادگی و زیبایی‌های آن دوران تکرار نشدنی است. رزمندگانی که با کمترین امکانات با ذوق و شوق بسیار به عشق خدا و دین خدا قدم برمی‌داشتند و به سوی مرگ حرکت می‌کردند. انقلاب ثمره خون هزاران هزار شهید است.

نحوه مجروحیت شما به چه صورت بود؟

بسنده در عملیات رمضان مجروح شدم. ما در عملیات رضایان از نظر استراتژیک و نظامی شکست خوردیم و عقب‌نشینی کردیم. دشمن در عملیات رمضان خیلی تلاش کرد. ما سر صبح داشتمیم در خط مقدم پیشروی می‌کردیم که یک تیر مستقیم به دستم خورد و از ناحیه پاها هم دچار مجروحیت شدم. آن لحظه امید نداشتیم که آنجا به فرودگاه اهواز و از آنجا به تهران منتقل شدم. جراحات من بسیار زیاد بود. در عملیات فاو نیز به شدت ضعیف‌هایی شدم.

بعد از اینکه جانباز شدید چکار کردید؟
بعد از جانبازی نیز به شغلم در جهاد سازندگی ادامه دادم. بازتنسسته شدم، اما طبق قانونی که برای جانبازان وجود دارد و می‌تواند تا ۶۵ سال سرر کار بماند، من هم هنوز مشغول خدمت هستم.

شما با مجروحیتی که داشتید باز هم به جبهه رفتید؟

بله. باز هم رفته. دو سه بار بعد از آن رفتم تا سالی که جنگ تمام شد.

درباره همسرتان بفرمایید؟

من در سال ۱۳۶۱ ازدواج کردم. همسر اسوه



را خوب بشناسیم و بدانیم که هدف آنها چه بوده است. امام و رهبری هرگز به دنبال گرفتن امتیازات دنیوی نبودند. همه هدف آنها برپایی اسلام و دین بود. هدف انقلاب ما این بود که مسلمانان‌ها در قبال یکدیگر بی‌تفاوت نباشند و هر کجای عالم مسلمانی احتیاج به کمک داشت دیگر مسلمانان به داد او برسند. بحث غزه و لبنان و یمن یک بحث دینی است. دین از ما می‌خواهد که به هم کمک کنیم و این کار را هم می‌کنیم.

یا دادان آگاهسی درباره فجایع روحیه انسان را تضعیف می‌کند یا او را با شرایط و اوضاع واقعی جهان آشنا و مقاوم‌تر می‌کند؟
به نظر من مقاوم‌تر می‌کند. هر چه آگاهی درباره حقایق جهان و کشور در جوانان بیشتر شود، روحیه مقاومت در آنها بیشتر می‌شود. جوان ایرانی با تاریخ پرافتخار انقلاب خود آشنا می‌گردند. یکدیگر را بغل می‌کردند و می‌بوسیدند و از عزت و شهادت سخن می‌گفتند. ذره‌ای ترس در رزمندگان آن‌ها نداشت و انسان چیزی جز شوق شهادت در آنها نمی‌دید. در صحنه بودن و این از خود گذشتگی سبب مقاومت و اقتدار مسلمانان می‌شود. شهادت محور مقاومت را تقویت می‌کند. آمریکا از سلاح مسلمانان نمی‌ترسد بلکه از روحیه مقاومت و شهادت طلبی آنها می‌ترسد. جمهوری اسلامی هیچ گاه به دنبال بمب اتم نبوده و نیست، نیازی هم به آن ندارد اگر جمهوری اسلامی ۲۰ میلیون جوان با ایمان داشته باشد برایش کافی است.

خاوسته شما از مسئولان چیست؟

من از این مملکت و مسئولین این دولت یا هر دولت دیگری هیچ انتظاری ندارم. تنها انتظار ما این است که پشت سر مقام معظم رهبری باشید. خداوند روزی‌رسان همه بندگان است. چیزی که ما از مسئولین انتظار داریم بحث ولایت است. انتظار داریم مسئولین گوش به فرمان رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای باشند که اگر این‌طور باشد دیگر غمی نداریم و مشکلی باقی نخواهد ماند.

تاکنون حضرت آقا را ملاقات کرده‌اید؟

بله. چند بار به حسینیه امام خمینی(ره) رفتم و از نزدیک حضرت آقا را زیارت کردم.یک بار هم با ایشان صحبت کردم؛ روز میلاد حضرت زهرا(س) در حضورشان مشرف شدم. گفتم ما آنجا را تنگه احد می‌دانیم و دنبال غنایم نمی‌رویم، پیمان داریم که در رکاب شما بنایم.

گویا شعر هم می‌گویید. لطفا یکی از شعرهایتان را برایمان بخوانید.

هزاراد کویرم تب باران داریم/ در سینه دلی شکسته پیمان داریم

در دفتر خاطرات ما بنویسید/ ما هر چه که داریم از شهیدان داریم



ما سلام از روضه پاک نسی آورده‌ایم/ روی پرگرد و غباری از بقیع آورده‌ایم
بس که رخ مالیده‌ایم بر خاک زهرای جوان/ بوی مشک و عنبر و عطر و گلاب آورده‌ایم
در مدینه دیده‌ایم قبر امام مجتبی/ نه چراغ و شمع و فرشی ناله‌ها آورده‌ایم
به اشک شوق دیدار آید این دل/ عشق یار بیمار آید این دل
مدینه روی خود از ما مگردان/ که مشتاق و خربدار آید این دل
کرم کن‌ای رسول ذره پرور/ که از عشق تو سرشار آید این دل

به عنوان مبلغ به کارهای تبلیغاتی می‌پرداخت. او در همان سال‌های ابتدایی جنگ پس از آزادی خرمشهر از ناحیه دست و پا مجروح شد به همه برادران و خواهران و همه اقوام و همه ملت مسلمان ایران و جهان این است که رهبری را تنها نگذارند و برای ظهور مولا مهدی علیه‌السلام رفت تا دوباره خود را به جبهه برساند. برای محمد قضاقلو که در روز ۱ اسفند ماه بدنیا آمده بود، پس از ۲۳ سال زندگی در ۲۷ اسفند ماه ۱۳۶۱ به عنوان روز شهادت رقم زده شد.

| |
|---|
| یک شهید، یک خاطره |
| راه حق |
| مریم عرفانیان |
| عزیزدرانه بوده‌ نهنها برای ما بلکه برای همه اهل محل. سن و سالی نداشت که تصمیم گرفت برود. گفت: «بااچان! تو هنوز کوچکی. نباید بری جبهه.» نگاهی به قد و بالایش انداخت و گفت: «هنگه بزرگی به قد و قامتِه؟» <p>– باا جان! تو دردانه‌ای، نباید بری.</p> – اگه ما بچه‌های دردانه جبهه نریم، پس کی بره؟ – با حرف‌هایش بالاخره راضی شدم. |
| *** |
| هنگام رفتن، قاب عکس امام را به دست گرفته بود و تند تند می‌بوسید. موقع خداحافظی هم رو به حرم امام رضایعلیه‌السلام) ایستاد و گفت: «آقای من! شاهد باش که قدم در راه حق می‌ذارم.» و این آخرین بار بود که می‌دیدمش. |
| خاطره‌ای از شهید حسن سالم‌اندامی <p>راوی: غلام‌رضا سالم‌اندامی، پدر شهید</p> |

مهرآباد با سر و صدای شدید هواپیماهای جنگی و مسافری فوتبال بازی می‌کرده و ظهرها وقتی بانگ آنان در گلدسته‌های مسجد امیرالمومنین علیه‌السلام می‌پیچیده نوان نوان صورت خمین از عرقش را با آب وضو می‌شست تا مکبر نماز جماعت محله باشد.

محمد مثل بقیه بچه محله‌هایش در دبستان ماهرزاده دوران دبستان را تمام کرد و سپس به مدرسه کامران رفت و دبیرستان نظام مافی نیز جایی بود که محمد قضاقلو از آن مدرک دیپلمش را گرفت.

حاشیه سفید دفترچه‌های درسی محمد همیشه پر می‌شد از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و اشعاری که گویای شوق محمد به پرواز به کوی دوست بود این‌ها از جمله یادگاری‌هایی است که زینب تنها فرزندش با آنها زندگی می‌کند.

دوره دبیرستان برای محمد قضاقلو یکی از دوره‌های حساس زندگی بسود که در آن روش مبارزه با رژیم منحوس پهلوی را در پیش گرفته بود.برای همین از روزها درس و کلاس را رها می‌کرد تا در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت کند در این برهه پخش اعلامیه و نوارهای سخنرانی امام نیز از جمله فعالیت‌های مخفی وی بوده است.

در همان سال‌ها به دلیل علاقه به علوم حوزوی به صورت آزاد در جلسات درس حوزه‌های علمیه شرکت می‌کرد اما این کار عطش او را در یادگیری علوم دینی کم نکرد.

انقلاب که پیروز شد فعالیتش را در کمیته مهرآباد با سر و صدای شدید هواپیماهای جنگی و مسافری فوتبال بازی می‌کرده و ظهرها وقتی بانگ آنان در گلدسته‌های مسجد امیرالمومنین علیه‌السلام می‌پیچیده نوان نوان صورت خمین از عرقش را با آب وضو می‌شست تا مکبر نماز جماعت محله باشد.

محمد مثل بقیه بچه محله‌هایش در دبستان ماهرزاده دوران دبستان را تمام کرد و سپس به مدرسه کامران رفت و دبیرستان نظام مافی نیز جایی بود که محمد قضاقلو از آن مدرک دیپلمش را گرفت.

حاشیه سفید دفترچه‌های درسی محمد همیشه پر می‌شد از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و اشعاری که گویای شوق محمد به پرواز به کوی دوست بود این‌ها از جمله یادگاری‌هایی است که زینب تنها فرزندش با آنها زندگی می‌کند.

دوره دبیرستان برای محمد قضاقلو یکی از دوره‌های حساس زندگی بسود که در آن روش مبارزه با رژیم منحوس پهلوی را در پیش گرفته بود.برای همین از روزها درس و کلاس را رها می‌کرد تا در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت کند در این برهه پخش اعلامیه و نوارهای سخنرانی امام نیز از جمله فعالیت‌های مخفی وی بوده است.

در همان سال‌ها به دلیل علاقه به علوم حوزوی به صورت آزاد در جلسات درس حوزه‌های علمیه شرکت می‌کرد اما این کار عطش او را در یادگیری علوم دینی کم نکرد.

انقلاب که پیروز شد فعالیتش را در کمیته